

بسمه تعالی

روایت هفتم

پشتیان حق باشید و منکر ظلم

فقال (الامام عليه السلام): فأما ما ذكرتماه من الاستشارة بكم، فوالله ما كانت لي في الولايه رغبه، ولكنكم دعوتوني اليها و جعلتموني عليها، فخفت أن ازركم فتختلف الامه، فلما أفضت الى نظرت في كتاب الله و سنه رسوله فأمضيت ما الانى عليه و اتبعته، و لم أحتج إلى آرائكم فيه و لا رأي غيركم، و لو وقع حكم ليس في كتاب الله بيانه و لا في السنه برهانه، و احتيج الى المشاوره فيه لساور تكما فيه... ثم قال: رحم الله امراً رأى حقاً فأعان عليه، و رأى جوراً فرره، و كان عوناً للحق على من خالفه.

علی علیه السلام فرمود: «اما آنچه درباره رایزنی با شما بر زبان رانیدید، به خداوند سوگند که مرا در زمامداری میلی نبود، شما مرا بدان فرا خواندید و بر آن، گماردید. از آن ترسیدم که شما را رد کنم و امت، اختلاف کنند. پس آن زمان که حکومت بر من روی آورد، در کتاب خدا و سنت پیامبرش نظر کردم و آنچه مرا بدان راهنمایی کردند. انجام دادم و از آن، پیروی نمودم و مرا حاجتی به رأی شما و دیگران نبود. (بلی) اگر واقعه‌ای اتفاق افتاد که بیانش در کتاب خدا و دلیلش در سنت نباشد و به رایزنی نیاز داشته باشد. با شما مشورت خواهم کرد... سپس فرمود: «خدای بیامرزد کسی که حقی را ببیند و آن را کمک کند، و ستمی را ببیند و آن را طرد سازد. و یاور حقیقت، در برابر حق ستیزان باشد.» (ر.ک: سیاست نامه امام علی علیه السلام، ص ۲۳۴ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۷ ص ۳۶؛ بهار الانوار: ج ۳۲ ص ۱۶ ح ۷؛ نهج البلاغه خطبه ۲۰۵)

این سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخشی از سخنان ایشان در گفت و گو با طلحه و زبیر است. چون آن دو خویشان را از سابقین در اسلام و صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانستند؛ برای خود در امر حکومت نه فقط سهم می‌خواستند که امتیازاتی هم طلب می‌کردند. شارح معتزلی گوید طلحه خواهان ولایت بر بصره بود و زبیر خواهان ولایت بر کوفه بود. و نیز آنها با تقسیم غنائم و بیت المال به نحو مساوی، آن طور که میان سابقین در اسلام و متأخرین فرقی گذاشته نشود، مخالف بودند. پس وقتی از سوی حضرت وصی علیه السلام مورد خطاب واقع شدند که دلیل کناره گیری و نافرمانی شما چیست؛ طلحه و زبیر به اتفاق

آن دو اشکال مورد نظرشان بازگو کردند. بیعت ما با تو مطلق نبود بلکه مشروط به آن بود که در امر حکومت با ما مشورت کنی و بدون نظرخواهی از ما تصمیم به کاری نگیری! در حالی که چنین نکردی. طلحه و زبیر امام علی علیه السلام به استبداد در رأی متهم کردند. آری، از نگاه آن دو، علی علیه السلام حاکم مستبدی بود. آن دو خویشان را ملاک حاکمیت غیر مستبدانه می دانستند. علی علیه السلام، چون در امر حکومت با آنها مشورت نکرد؛ پس حاکم مستبدی است. در واقع، طلحه و زبیر نمی توانستند آشکارا به آن حضرت بگویند ولایت بصره و کوفه را به ما واگذار کن. چنین گفته ای باطن قدرت خواهی و سهم خواهی ایشان از حکومت را آشکار می ساخت و این خواسته منزلت و جایگاه اجتماعی آن دو نزد مسلمانان را تضعیف می کرد. پس، از گفتن صریح خواسته سیاسی شان به اتهام زنی بر امیرالمؤمنین (ع) رو آوردند و آن حضرت را به حکومت استبدادی و حکمرانی مستبدانه متهم کردند.

اشکال دیگر طلحه و زبیر بر امیرالمؤمنین علیه السلام در تقسیم غنایم و سهم بری از بیت المال فرقی میان قدیم و جدید نمی گذارد و برای سابقین در اسلام امتیازی قایل نیست. آن دو برای مشروعیت دادن به خواسته شان به سیره عمر بن الخطاب استناد کردند و گفتند این کار تو خلاف عملکرد عمر بن خطاب است. زیرا او میان مسلمان قدیم و جدید امتیاز قایل بود. اینکه طلحه و زبیر از میان آن سه خلیفه فقط به عمل عمر بن خطاب استناد کردند؛ مهم است. آن دو به عمل خلیفه سوم، عثمان بن عفان، نمی توانستند استناد کنند. زیرا چگونه می توانستند به عمل خلیفه ای استناد کنند که در قتل او مشارکت داشتند. چنین استنادی نامشروع بودن کارشان را اثبات می کرد. آن دو به خلیفه اول، ابوبکر، هم استناد نکردند. زیرا می دانستند خلیفه اول به مثل رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می کرد و میان مسلمانان در تقسیم غنایم هیچ امتیازی قایل نبود. این امتیاز در زمان خلیفه دوم اتفاق افتاده بود و طلحه و زبیر هم به سیره عمر بن خطاب استناد کردند.

سهم خواهی در قدرت و امتیازطلبی در مواهب حکومت، دو فتنه مهم برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که در همان آغاز حکمرانی ایشان سر باز کرد و چونان مسأله ای اساسی بر سر راه اسوه عدالت قرار گرفت و کم کم شروع به رجزخوانی و ساز مخالف زدن کرد. طلحه و زبیر برای خود مقام و منزلت رفیعی قایل بودند و از این رو، انتظارشان از حاکم اسلامی جدید آن است که به چنین منزلتی احترام گذارد و با آن دو خواسته مهم مخالفت نرزد و در غیر این صورت، او باید بداند که در امر حکومت با مشکل مواجه خواهد شد. از

جمله این مشکلات، اتهامات ناروا مانند استبداد در رأی است. و مشکل دیگر بسیج توده‌ای جماعتی از مردم ناآگاه است. طبیعی است که از پهلوی چنین فتنه‌ای خصومت‌های خفته و دشمنی‌های پنهان، مجالس برای یاغی گری و تاخت و تاز بر حکومت مشروع امیرالمؤمنین پیدا می‌کنند. به همین دلیل است که امام علی علیه‌السلام تلاش دارد طلحه و زبیر را به فرمانبرداری از حکومتش و ترک خواسته‌های نابجا متقاعد نماید تا به این وسیله فتنه در نطفه خاموش شود و سرباز نکند. از این رو، ابتدا از آن دو می‌پرسد که آیا از شما حق واجب را بازداشته‌ام تا به وسیله آن ظلمی بر شما روا داشته‌ام؟! آیا از بیت المال سهمی برای خود تصاحب کرده‌ام؟! آیا نسبت به دستورات دین جهالت ورزیده‌ام یا حق مسلمانی را تضعیف کرده‌ام؟! طلحه و زبیر علی علی‌السلام را خوب می‌شناسد و هر دو می‌دانند که هیچیک از این تهمت‌ها بر او وارد نیست و هر بار که علی علیه‌السلام یکی از این پرسش‌ها را برابر آن دو می‌گذاشت، به اتفاق با جمله «معاذالله» پاسخ می‌دادند. با وصف این، بر آن دو خواسته خود اصرار ورزیدند. پس، باید دید که امیرالمؤمنین چه پاسخی به آن دو داده است.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به طلحه و زبیر پاسخ می‌دهد که شما درباره من چه گمان برده‌اید. آیا فکر کرده‌اید که من مشتاق و شیفته قدرت و حکمرانی هستم و حالا که به قدرت رسیده‌ام، رقیبان را از میدان به در کرده‌ام! هرگز این چنین نیست. حضرت به الله سوگند یاد می‌کند که مرا در امر خلافت هیچ رغبتی نبوده است.

در نهج البلاغه سید رضی (ره) جمله «ولا فی الولاية اربه» هم اضافه شده است. «اربه» از ریشه «أرب» بر وزن «عرب» در اصل به معنای شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره جویی می‌کند. پس، امام علی علیه‌السلام سوگند یاد می‌کند که من محتاج چیزی نبودم تا چاره آن را در تصاحب قدرت و بدست گرفتن مهار حکومت دانسته باشم. لیکن این شما بودید که مرا بدان فرا خواندید و بر مسند حکومت قرار دادید. او این بی‌نیازی به حکومت را در مدت ۲۵ سال خانه نشینی ثابت کرده است. هر سه خلیفه، اگر نسبت به کسی بدگمان بودند؛ هرگز این چنین بدگمانی در امر حکومت را نسبت به علی علیه‌السلام نداشتند. پس این مردم بودند که به خلافت علی علیه‌السلام محتاج بودند و نه آن حضرت. اما حضرت وصی علیه‌السلام مصلحت را بیش از این ندیدند که با چنین درخواستی از سوی مردم مخالفت کند. لذا فرمود: «فخفت أن أردکم فتختلف الأمه» از آن ترسیدم که شما را رد کنم و امت به اختلاف افتد. بدین ترتیب،

امام علی علیه السلام نادرستی آن اتهام پنهان را آشکار کرد و به آن دو ثابت کرد که نحوه حکومت داری من دلیلی بر شیفته بودن من برای تصاحب قدرت نیست. پس، باید در رد سبک حکمرانی علی علیه السلام دلیل دیگری را تدارک ببینید. اما سبک حکمرانی آن حضرت چه بوده است.

امام علی علیه السلام در این فراز از سخنان خود سبک حکمرانیش را بیان کرده است. سخنان حضرت روی این فرض است که من گرداننده حکومت دینی هستم. و از آنجا که هر حکومتی برای شناخت احکام حکومتی به منابع مشروعیتی خود رجوع می‌کند؛ من نیز به منابع معرفتی حکومت اسلامی رجوع می‌کنم و آن دو چیز است. نخست؛ کتاب... است و دوم؛ سنت نبوی صلی... علیه و آله. آیات زیادی در قرآن کریم وجود دارد که بالصراحه امر به عمل بر طبق ما أنزل... شده است: «و من لم یحکم بما أنزل... فأولئك هم الکافرون» (مائده : ۴۴)؛ «و من لم یحکم بما أنزل... فأولئك هم الظالمون» (مائده : ۴۵)؛ و أن أحکم بینهم بما أنزل... و لا تتبع أهواءهم و أحذرهم أن یفتنوک عن بعض ما أنزل... إلیک فان تولوا فأعلم أنما یرید... أن یصیبهم ببعض ذنوبهم و إن كثيراً من الناس لفاسقون» (مائده ۴۹) قرآن کریم در دو آیه شریفه اول، حاکم اسلامی که مطابق ما أنزل... حکم نکند؛ به کافر و ظالم توصیف کرده است. او کافر است؛ چون به نزول وحی باور ندارد. اگر ایمان به خدا و گفته‌های خدا داشته باشد؛ به فرامین الهی که از طریق وحی به دست ما رسیده است؛ عمل می‌کرد. همچنین، او ظالم است. زیرا کرسی حاکم اسلامی را غصب کرده است. حکومت اسلامی برای اجرای احکام اسلامی تأسیس شده است و حال آن که چنین حاکمی، نمی‌خواهد مطابق با فرامین الهی عمل کند. پس او غاصب است و هر غاصبی ظالم است. بلکه به طور کلی عمل عادلانه آن است که موافق با ما أنزل... باشد و اگر چنین نباشد؛ آن عمل ظالمانه خواهد بود. اما آیه شریفه سوم، موضوع را بیشتر باز کرده است. قرآن کریم بر رسول خدا (ص) امر کرده اولاً میان مردم مطابق با ما أنزل... حکم کند و ثانیاً هرگز در امر حکومت از هوس‌های مردم پیروی نکند. زیرا هوس‌های مردم حاکم اسلامی را از عمل مطابق با ما أنزل... دور می‌کند و او را دچار فتنه می‌سازند. لذا قرآن کریم رسول خدا را از این پیروی حذر داده است. و ثالثاً اگر مردم از حکم اسلامی تو روی برگردانند؛ هیچ نگرانی و آشفتگی به دل راه نده. زیرا خداوند اراده کرده است آنها را به خاطر برخی از گناهان کیفر کند. حال که اینگونه است و امام علی علیه السلام خود را مکلف به ما أنزل... می‌داند؛ طلحه و زبیر چه می‌توانند بگویند. اگر خواسته‌های آنان مطابق ما أنزل... است که آن حضرت عمل کرده است و اگر خواسته ایشان خلاف ما أنزل... است؛ در آن

صورت، هوس است و قرآن کریم حاکم اسلامی را از پیروی هوس‌های مردم نهی کرده است. پس چه جایی برای مشورت گرفتن از طلحه و زبیر باقی می‌ماند. چنانکه شارح خویی گفته است؛ با این استدلال دانسته می‌شود که تکلیف معصومین علیهم السلام و هر حاکم اسلامی مأذون از ناحیه ایشان، تبعیت از امر... و عمل به حکم... است و نه حکم کردن بر اساس رأی شخصی و هوس‌های مردمی؛ آنچنان که حاکمان جور اینگونه عمل می‌کنند. (الهاشمی خویی میرزایی حبیب...، ۱۴۲۹ ق: ۱۳ / ۶۶)

با وصف این، امام علی علیه السلام أخذ مشورت از سوی حاکم اسلامی را به طور مطلق انکار نکرده است بلکه جایگاه آن را روشن ساخته است. ایشان می‌فرماید اگر حکم مسأله‌ای در کتاب... بیان نشده است و یا در سنت نبوی برهانی برای آن نیامده است و احتیاج به رایزنی و مشورت با دیگران باشد؛ در آن صورت چنین خواهم کرد. نکته مهم در قید احتیاج است. حاکم اسلامی در جایی که نیازمند به مشورت باشد، باید رایزنی کند. چه بسا، او در حکم مسأله‌ای قاطع باشد و نیازی به رایزنی نداشته باشد. در این حالت اگر مشورت گیرد؛ تزلزل در او ایجاد می‌شود. حال آن که مشورت برای زدودن تزلزل در حکمرانی است. البته نباید فرمایش امام علی علیه السلام مستمسکی برای دوری گزیدن از امر مشورت باشد. امام علی علیه السلام در خاتمه این سخن، برای آن کس که از حق پشتیبانی می‌کند و دست بر سینه ناحق می‌زند؛ طلب رحمت الهی می‌کند.

حال که با این بیان محکم، حق آشکار گردید؛ انتظار آن است که طلحه و زبیر بیش از این با امام حق، عداوت و دشمنی نورزند و از او پشتیبانی کنند. لیکن این انتظار به جای امام علیه السلام از سوی طلحه و زبیر به وقوع نپیوست و آن دو به عوض آن که یاورشان باشند، خصم او شدند. در اینجا بخشی از گفته‌های شارح معتزلی درباره این دو تن را می‌آوریم: طلحه می‌خواست علی (ع) او را به ولایت بصره بگمارد و زبیر می‌خواست او را به امارت کوفه منصوب کند. همین که صلابت او را در دین و قوّت عزمش را در نپذیرفتن چرب زبانی و مراقبت او را در پرهیز از هرگونه زیرکی و سیاست بازی دیدند و متوجه شدند که در همه کارهایش فقط کتاب خدا و سنت را در نظر می‌گیرد و رنجیده خاطر شدند و حال آن که این موضوع را از قدیم می‌دانستند که خوی و سرشت علی (ع) چگونه است که عمر پیش از آن به طلحه و زبیر گفته بود که اگر این مرد اصلح [علی علیه السلام] به خلافت برسد همه شما را به شاهراه رخشان و راه راست راهنمایی خواهد کرد، و پیامبر صلی... علیه و آله مدتها پیش از آن فرموده بوده اگر خلافت را به علی و گذارید او

هدایت شده و هدایت کننده خواهید یافت» ولی خبر همچون معاینه و سخن چون گفتار نیست و وعده چون برآوردن آن نیست. این بود که آن دو از علی (ع) برگشتند و دگرگون شدند و به بدگویی نسبت به او درافتادند و خرده گرفتند و نسبت به ادای حق او سستی کردند، بدین سبب در صدد پیدا کردن انگیزه‌هایی برای تأویل کار خود برآمدند. نسخت موضوع استبداد و رها کردن رایزنی را مطرح ساختند و سپس موضوع تقسیم اموال و غنایم را به طور تساوی پیش کردند و عمر را ستایش کردند و روش او را پسندیده و رأی او را درست دانستند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۳ : ۱۱۷/۵)

داود مهدوی‌زادگان

۲۶ رمضان ۱۴۳۷ ق / ۹۵/۴/۱۲